

جنگ آمریکا علیه صدام جنگ خیر علیه شر!؟

بر اساس این پیش نویس، به عراق سی روز فرصت داده می شود که فهرست "کامل، دقیق و قابل قبولی از تمامی ابعاد برنامه های خود را برای تولید سلاحهای شیمیایی، میکروبی و هسته ای، موشکهای بالستیک و همچنین هواپیماهای بدون خلبان" در اختیار شورای امنیت بگذارد. در این پیش نویس به دولتهای عضو سازمان ملل متحد اجازه داده شده است " برای برقراری صلح و آرامش در جهان به هر روش و ابزاری که لازم می بینند، متوسل شوند." و تاکید شده است که در فهرستی که عراق باید از تسلیحاتش به شورای امنیت ارائه دهد، اگر چیزی از قلم افتاده باشد، خاک عراق بلافاصله مورد حمله قرار خواهد گرفت. در ضمن، بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل متحد اجازه " دسترسی نامحدود " به کاخ های صدام حسین خواهند یافت. پرواز هواپیماها و عبور و مرور خودروها در مناطق تحت بازرسی و تا شعاع مشخصی در پیرامون آن ممنوع خواهد شد و نیروهای امنیتی سازمان ملل یا نیروهای نظامی یکی از دولتهای عضو این سازمان (همچون آمریکا) مأمور حفاظت این حریم خواهند شد. و دست آخر این که هریک از پنج عضو دائم شورای امنیت اجازه خواهد داشت نمایندگانی میان هیات بازرسی داشته باشد و از این هیات گزارشهای محرمانه دریافت کند.

هیچکدام از اعضای دائمی شورای امنیت، به جز انگلیس و آمریکا نیازی به صدور چنین قطعنامه جدیدی نمی بینند. ولی آمریکا بر ضرورت آن پافشاری می کند و رئیس جمهور آمریکا جامعه بین المللی را تهدید کرده است که با قطعنامه یا بدون قطعنامه، جنگ علیه عراق را شروع خواهد کرد.

همه قرائن نشاندهنده آن است که ماشین جنگی آمریکا به راه افتاده است. جنگ آمریکا برای سرنگونی صدام با تمام مخالفت های بین المللی و حتی با وجود تسلیم مجدد عراق بر پیش شرط های سازمان ملل اهدافی فراتر از توجیهات ظاهری آن در مورد «خطر» صدام دارد. برای کابینه جنگی

آقای بوش عراق حتی اگر تمامی پیش شرط ها را هم قبول کند، باید مورد حمله قرار گیرد. جلب نظر کنگره آمریکا برای باز گذاشتن دست رئیس جمهور در شروع و ادامه این جنگ جلب شده است. و وزارت خارجه آمریکا سخت مشغول است که این جنگ را از طریق شورای امنیت سازمان ملل قانونی کند.

**

بعد از یازده سپتامبر، وقتی که دولت آمریکا به تروریست ها اعلام جنگ داد و از طولانی بودن این جنگ سخن گفت، برای خیلی ها جای سوال بود که این جنگ علیه تروریسم چگونه جنگی است و منظور از طولانی بودن آن چیست ؟



برای جنگ علیه طالبان در افغانستان استدلال شد که عامل اصلی ترور بن لادن و سازمان ترور او « القاعده » است که از حمایت دولت طالبان برخوردار است و چه بسا خود جزئی از این حکومت ترور و وحشت است. در هیچکدام از این مراحل سخنی از این که عراق جزئی از شبکه تروریستی بین المللی است، در میان نبود. حتی نشانه ای هم از رابطه بین القاعده و صدام وجود داشته باشد، ارائه نشد. بعد از موفقیت اولیه در سقوط سریع طالبان در افغانستان، جرج بوش در سخنرانی ای در کنگره آمریکا تعریف جدیدی از « جنگ علیه تروریسم » داد و از سه هدف این جنگ به طور مشخص نام برد و آن ها را « محور شرارت » نامید. رژیم های عراق، ایران و کره شمالی این سه شرور بودند. جرج بوش با این سخنان در واقع جهت « جنگ علیه تروریسم » آمریکا را روشن ساخت.

هر چند همه قرائن حاکی از آن است که حمله به عراق جزو برنامه های اولیه دولت بوش بود و اساسا جزو موضوعات اصلی سیاست خارجی او در مبارزه انتخاباتی اش بود، اما، یازده سپتامبر و تمرکز نیروی آمریکا در منطقه بعد از این واقعه، زمینه اجرای نقشه های اولیه را فراهم تر ساخته و افکار

عمومی آمریکا را برای پذیرش تبلیغات دولت در مورد « خطر صدام » برای منافع ملی آمریکا آماده تر نموده است. اما آن چه که زیر تابلوی « تغییر رژیم در عراق » و احترام به « حق انتخاب مردم » در این کشور صورت می گیرد، نه ربطی به «جنگ علیه تروریسم» به طور مشخص دارد و نه ربطی به نیاز یا خواست مردم عراق دارد. جنگی که با این همه هیستری و علیرغم مخالفت بین المللی تدارک دیده می شود، به تنها مساله ای که نمی اندیشد، منافع مردم عراق است. ممکن است که با رفتن رژیم صدام مردم عراق نفسی بکشند، ولی بلافاصله آن ها گرفتار ناجی جدیدی خواهند شد که از آستین ارتش آمریکا بیرون آمده است. این جنگ اهداف ویژه خود را دنبال می کند و سرچشمه آن نه نیاز های مردم عراق، بلکه نیاز های ویژه آمریکا در پیشبرد، استراتژی خود در منطقه و به طریق اولی در تحکیم موقعیت خود به عنوان یک قدرت سلطه گر جهانی است.

جنگ در عراق در خدمت سرنگونی سریع و حاکمیت سریع بر سرنوشته عراق است. هدف این جنگ تبدیل عراق به مستعمره ای مثل عربستان و کویت و دیگران برای دولت آمریکا و شرکت های نفتی این کشور است تا حلقه کنترل ایالات متحده بر منابع انرژی در جهان را تکمیل کند. این جنگ نیز همچون جنگ قبلی علیه صدام در آغاز دهه نود جنگی برای تحمیل سرکردگی آمریکا بعد از پایان جنگ سرد بر همه دولت های جهان است.

تا زمانی که جنگ سرد جریان داشت، سرکردگی آمریکا بر بخشی از جهان با توجه به نقش هژمونیک آمریکا در ادره این جنگ به نمایندگی از جهان غرب، تضمین شده بود. چندان نیاز جدی برای تامین هژمونی در عرصه های دیگر احساس نمی شد. برتری نظامی و اقتصادی آمریکا امری پذیرفته بود. اما بعد از پایان این جنگ، هژمونی آمریکا در دراز مدت بدون تثبیت موقعیت این کشور به عنوان تنها ابر قدرت در تمامی عرصه ها از نظامی تا اقتصادی، در عرصه سیاسی بدهی نبود. پیشرفت در اتحاد اروپا و بخصوص اعلام پول واحد، عرصه های رقابت جدیدی را پیش روی آمریکا می گشود و موقعیت ممتاز دلار و اقتصاد آمریکا را به مصاف می طلبید.

سازماندهی جنگ اول آمریکا علیه صدام در سال ۹۲ و برای آزاد سازی